

## پیغام عشق

قسمت هزار و سیصد و پنجاه و هفتم





خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۹۷۲ گنج حضور، بخش دوم

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۵۴۴

ناز کردن خوش تر آید از شکر

لیک کم خایش، که دارد صد خطر

\*خابیدن: جویدن

هرچند ناز کردن یا همان اظهار بی‌نیازی نسبت به کمک خداوند و مرکز عدم برای من‌ذهنی از شکر هم شیرین تر به نظر می‌رسد، اما تو در پی جویدن و چشیدن این شیرینی نباش، زیرا فکر کردن براساس همانیدگی‌ها خطرات بسیاری به دنبال دارد.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۵۴۵

ایمن آباد است آن راه نیاز

ترک نازش گیر و با آن ره بساز

پس راه نیاز، راه فضاگشایی و عدم کردن مرکز راهی ایمن و سرشار از آسایش و آرامش است. پس ناز کردن را کنار بگذار و با فضاگشایی با راه نیاز و سختی‌ها و دردهای هشیارانه‌اش بساز تا به بی‌نهایت خداوند زنده شوی.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۵۴۶

ای بسا نازآوری زد پَر و بال

آخر الامر، آن بر آن کس شد و بال



چه بسیار کسانی که در برابر زندگی ناز کرده و با مقاومت نسبت به زندگی، پر و بالی زدند، یعنی مقداری حرکت کردند، فکر کردند و کار انجام دادند اما در آخر نه تنها باعث پروازشان نشد بلکه آن پر و بال زدن با من ذهنی موجب انباشته شدن دردهای زیادی شد و آن‌ها را بدبخت کرد.

نکته: فکر و عمل با من ذهنی موجب بدبختی انسان می‌شود.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۴۶۶

عاشقان از بی‌مرادی‌های خویش

با خبر گشتند از مولای خویش

عاشقان و انسان‌های فضاگشا از طریق بی‌مراد شدن و نرسیدن به خواسته‌های ذهن، از مولای خود، زندگی آگاه شدند، بدین طریق که آن‌ها به محض بی‌مراد شدن، به جای خشم و واکنش، به پیغام زندگی توجه می‌کنند، فضا را در اطراف بی‌مرادی باز کرده و همانیدگی خود را شناسایی می‌کنند.

نکته: به طور مثال اگر شخصی که شما قصد ازدواج با او را داشتید با شخص دیگری ازدواج کرد و این امر موجب بی‌مرادی شما شد، باید بدانید که با او همانیده بوده‌اید.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۴۶۷

بی‌مرادی شد قلاووز بهشت

حُفَّتِ الْجَنَّةُ سَنُوایِ خُوشِ سَرِشْتِ

\*قلاووز: پیش‌آهنگ، پیش‌رو لشکر



فضاگشایی، واکنش نشان ندادن و خشمگین نشدن درمقابل بی‌مرادی‌ها، سبب دریافت پیغام آن‌ها خواهد شد که این همان قلاووز و راهنمای ورود به بهشت فضای گشوده شده است. بنابراین ای انسانی که امتداد خداوند هستی و قدرت فضاگشایی داری، به این حدیث پیامبر که می‌گوید بهشت در سختی‌ها پوشیده شده است گوش کن.

نکته ۱: ما باید به هرچه که برای ذهنمان ناخوش‌آیند است، خوش‌آمد بگوییم. چراکه این درد و احساس ناخوش‌آیند به این علت است که ما همانندگی داریم، پس باید پیغام آن درد را بگیریم و همانندگی خود را شناسایی کنیم.

نکته ۲: کسی که تحت تأثیر میل شدید همانندگی شدن با چیزها و قرار دادن آن‌ها در مرکزش باشد، مشغول خوشی گرفتن از آن‌ها شده و حرص زیادتر کردن آن‌ها را دارد. این طرز زندگی انسان را به سوی جهنم دردها می‌کشاند.

حدیث

«حُقَّتِ الْجَنَّةُ بِالْمَكَارِهِ وَحُقَّتِ النَّارُ بِالشَّهَوَاتِ.»

«بهشت در چیزهای ناخوشایند پوشیده شده و دوزخ در شهوات.»

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۲

گفت از بانگ و علای سگان

هیچ واگرد ز راهی کاروان؟

\*علالا: آواز بلند، بانگ، شور و غوغا

[این بیت مربوط به داستان نوح است. در این داستان مخالفت و بی‌توجهی‌های قوم نوح نسبت به دعوت او به فضاگشایی و زنده شدن به خداوند، لحظه‌ای موجب ناامیدی‌اش نشد و او همچنان به کار خود ادامه داد.] نوح با خود گفت مگر ممکن



است کاروانِ هشیاریِ انسان‌های عاشق که به‌سوی زنده شدن به بی‌نهایت خدا می‌رود، از عوعو و سروصدای من‌های ذهنی از حرکت باز ایستد؟

نکته: در مسیر زنده شدن به خداوند نباید به حرف من‌های ذهنی اطراف و به‌طور کلی جمع گوش کنیم و به شکایت‌ها و اخبار و هیاهوی آن‌ها توجهی داشته باشیم.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۸۹۰

چه لطیفی و، ز آغاز چنان جباری

چه نهانی و عجب این‌که در این غوغایی

ای زندگی، از همان آغاز که من و تو باهم یکی بودیم چقدر لطیف و درعین حال جبار بوده‌ای، یعنی با تمام لطافتی که داری اما قوانین خودت مانند قانون جبران، قانون صبر، قانون شکر و ... را بدون هیچ کم و کاستی اجرا می‌کنی. خداوند، چقدر تو نهان هستی. این بسیار عجیب است که انسان‌ها برای دیده شدن در من‌ذهنی با سبب‌سازیِ ذهن تو را به سروصدا و غوغای ذهن درمی‌آورند و خاموش نمی‌شوند.

نکته: یکی از قوانین بسیار مهم زندگی این است که عقلِ کُل درست کار می‌کند، اما عقل من‌ذهنی درست کار نمی‌کند. زیرا عقل من‌ذهنی بر پایه حرص و شهوت زیاد کردن همانیدگی‌ها بنا شده، اما عقلِ کُل که از «قضا و کُن فکان» می‌آید براساس آن چیزی است که خداوند فکر می‌کند و می‌گوید بشو، پس می‌شود. از آن جایی که خداوند جبار است همیشه عقل او اجرا می‌شود نه آن چیزی که ذهن نشان می‌دهد.



مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۰۳

خمش کردم، سخن کوتاه خوش تر

که این ساعت نمی‌گنجد علالا

من در این لحظه خاموش شدم و دیگر سخن نمی‌گویم، هرچه کمتر سخن بگویم بهتر است، چراکه در این لحظه ابدی علالا یعنی سروصدای ذهن نمی‌گنجد.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۶۴۴

هست مهمان‌خانه این تن ای جوان

هر صباحی ضیفِ نو آید دوان

\*ضیف: مهمان

ای انسان، این تن و ذهن تو مانند مهمان‌خانه‌ای است که هر لحظه مهمانی جدید از طرف زندگی در قالب یک فکر و یا یک وضعیت، شتابان به آن جا می‌آید تا پیغامی را به تو برساند.

نکته: ما باید لحظه‌به‌لحظه به جای واکنش و شکایت درمقابل بی‌مرادی‌ها، با فضاگشایی پیغام آن‌ها را دریافت کنیم.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۶۴۵

هین، مگو کاین ماند اندر گردنم

که هم‌اکنون بازپرد در عدم



مبادا با مقاومت و ستیزه در برابر وضعیت این لحظه واکنش نشان دهی و از آن شکایت کنی، چراکه در این صورت بدون آن که پیغامش را برساند، برمی گردد و رهسپار فضای عدم می شود.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۶۴۶

هرچه آید از جهانِ غیب و شس

در دلت ضیف است، او را دار خوش

هر فکر یا اتفاقی که این لحظه از جهان غیب، توسط «قضا و کُن فکان» به مرکزت می آید، فارغ از آن که ذهن چطور آن را نشان می دهد، مهمانی از طرف زندگی است. بنابراین با فضاگشایی خوش آمد بگو و با احترام از آن پذیرایی کن تا پیغامش را که در واقع کمک به شناسایی یک همانیدگی ست بگیری.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۶۴۳

لیک حاضر باش در خود، ای فتی

تا به خانه او بیابد مر تو را

\*فتی: جوان مرد

اما تو ای جوان، هر لحظه در پیشگاه خودت «حاضر باش»، یعنی به هر آن چه که ذهن نشان می دهد اهمیتی نده تا فضای درونت باز شود. به صورت حضور ناظر از ذهنت بیرون بیا و پا به فضای گشوده شده درون بگذار، تا وقتی زندگی می خواهد پیغام اتفاق این لحظه را به تو برساند، تو را که در اصل از جنس خداوند هستی، به صورت مرکز عدم و فضای گشوده شده در خانه درونت پیدا کند.



مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۶۴۴

ورنه خَلَعَت را بَرَد او بازپس

که نیابیدم به خانه هیچ کس

\*خَلَعَت: لباس یا پارچه‌ای که خانواده داماد به عروس یا خانواده او هدیه می‌دهند، مجازاً هدیه

وگرنه خداوند جایزه لباس حضور را برمی‌دارد می‌برد و می‌گوید که در خانه مرکز انسان هیچ کس را به‌عنوان جنس اصلی خودم نیافتم تا پیغامم را به او برسانم که در این لحظه باید چکار کند؛ زیرا هشیاری او جذب همانیدگی‌ها و مشغول زندگی گرفتن از بیرون بود.

نکته: نگاهی به وضعیت کنونی جهان و همچنین زندگی شخصی تک‌تک ما، نشان می‌دهد که جمعاً و فرداً در دل انسان هیچ کس نیست و اکثر مردم در ذهن مشغول توجه به همانیدگی‌ها هستند و دلشان فاقد عدم و فضای گشوده شده است؛ در نتیجه خداوند هم نمی‌تواند پیغامش را به بشریت بدهد.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۱۰۲

زآن که استکمال تعظیم او نکرد

ورنه نسیان درنیاوردی نبرد

\*نسیان: فراموشی

زیرا انسان به‌جای استمرار در عدم نگه‌داشتن مرکز و فضاگشایی، با آوردن آن چه ذهن نشان می‌دهد به مرکزش، «تعظیم خدا» را آن طور که شایسته بزرگی خداوند است به‌جا نیاورده و من ذهنی‌اش را صفر نکرده است. بنابراین براساس من ذهنی





بلند می‌شود و سخن می‌گوید، و گرنه با حمله‌های من‌ذهنی به هشیاری‌اش دچار فراموشی نمی‌شد و از یاد خدا غافل نمی‌گشت.

نکته: نسیان یا غافل شدن از یاد خدا نباید و نمی‌تواند به ما حمله کند. در حقیقت این ما هستیم که با انتخاب نادرست خود، تعظیم خداوند را تکمیل نمی‌کنیم.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۰۰۸

چیست تعظیمِ خدا افراشتن؟

خویشتن را خوار و خاکی داشتن

\*تعظیم: بزرگ‌داشت، به عظمتِ خداوند پی بردن

تعظیم و بزرگ‌داشت خداوند چیست؟ لحظه‌به‌لحظه باز شدن فضای درون از طریق مهم ندانستنِ هر آن‌چه ذهن نشان می‌دهد و می‌خواهد به مرکز انسان بیاورد. او برای تعظیم، باید با پذیرش اتفاق این لحظه همچون مردگان تسلیم شود و مدام من‌ذهنی‌اش را کوچک‌تر و خوارتر کند، تا زمانی که مطمئن شود کاملاً صفر شده‌است. بدین ترتیب از زمین همانیدگی‌ها خارج شده، از جنس خداوند می‌شود و آسمان فضای گشوده‌شده درون را بزرگ و افراشته می‌کند.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۰۰۹

چیست توحیدِ خدا آموختن؟

خویشتن را پیشِ واحد سوختن

یادگیری توحید و یکتایی خداوند چیست؟ این است که انسان بیاموزد در این لحظه با مهم ندانستنِ آن‌چه ذهن به‌عنوان اتفاق این لحظه نشان می‌دهد، بگوید غیر از خداوند کس دیگری در مرکز نیست. بدین ترتیب لحظه‌به‌لحظه من‌های



ذهنی کوچک را که براساس همانیدگی‌ها ساخته شده‌اند، شناخته و در پیشگاه خدای واحد می‌سوزاند و از اتکا به جهان بیرون آزاد می‌شود.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۰۱۰

گر همی خواهی که بفروزی چو روز

هستی همچون شب خود را بسوز

ای انسان، اگر می‌خواهی همچون روز روشن و فروزان شوی و شادی بی‌سبب زندگی را تجربه کنی، در این صورت آن چیزی که ذهن نشان می‌دهد را به مرکز توجهات راه نده و این حس وجود و هستی‌داری ذهنی‌ات را که همچون شب تیره و تاریک است، پیش خداوند یعنی این فضای گشوده‌شده درون بسوزان تا هیچ اثری از آن باقی نماند.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۱۲۳

شرط تسلیم است، نه کارِ دراز

سود نبود در ضلالت ترک‌تاز

شرط زنده شدن به زندگی این است که انسان به‌جای سبب‌سازی و کار در من‌ذهنی، با تسلیم اتفاق این لحظه را بپذیرد تا فضای درون گشوده شود. چراکه تاخت‌وتاز در گمراهی ذهن و پریدن بین افکار همانیده و ایجاد درد فایده‌ای ندارد.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۶۲

قبض دیدی چاره آن قبض کن

زان که سرها جمله می‌روید ز بن



\*بن: ریشه

اگر این لحظه در درون خود گرفتگی و انقباضی حس کردی، مطمئن باش که چیز این جهانی به مرکزت آمده. در این صورت برای این حالت چاره‌ای بیندیش، یعنی فضاگشایی کن تا آن چیز از مرکزت خارج شده و از ذهن بیرون بیایی؛ چراکه شاخ و برگ همانیدگی، درد و نتایج بد آن‌ها از ریشهٔ تدبیر با من ذهنی می‌روید.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۶۳

بسط دیدی، بسط خود را آب ده

چون برآید میوه، با اصحاب ده

اگر دیدی فضای درون گشوده شده‌است، مدام در اطراف اتفاقات بعدی هم فضا را باز و بازتر کن، و بدین صورت این حالت انبساط درونی که ریشه‌اش در فضای یکتایی ست را آبیاری کن. اکنون تو کارگاه خداوند شده و خود زندگی با صنعش روی تو کار می‌کند، پس میوهٔ آن شادی بی‌سبب و خلاقیتی ست که از اعماق وجودت بالا می‌آید؛ آن را به دوستان و خویشان عشقی‌ات نیز عطا کن، تا آن‌ها نیز فضا را گشوده و به زندگی مرتعش شوند.

نکته: وقتی منقبض شده و دردی در ما بالا می‌آید، نباید پیش مردم برویم؛ چون به درد ارتعاش کرده و در اثر قرین شدن با آنان، اثر بدی رویشان خواهیم گذاشت.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۶۷۰

حکم حق گسترد بهر ما بساط

که بگوئید از طریق انبساط



خداوند لحظه به لحظه سفره عدم که پر از رحمت است را برای ما گسترده و به ما حکم کرده تا هر لحظه در اطراف وضعیت‌ها و چالش‌هایی که با قانون «قضا و کُن فکان» برایمان پیش می‌آید، به جای انقباض از طریق انبساط حرف بزنیم و عمل کنیم. نکته: در حالت انبساط ما داریم عملاً اقرار می‌کنیم آن چه که ذهنمان نشان می‌دهد مهم نیست، بلکه باز بودن فضا و باز نگه داشتن آن مهم است؛ در نتیجه به طرز معجزه‌آسایی می‌بینیم آن چیزی که ذهن بد نشان می‌دهد، تغییر کرده و زیبا می‌شود. در واقع با خرد و عشق زندگی مسئله‌مان حل می‌شود.

با تشکر:

کارگروه خلاصه‌سازی متن برنامه‌ها

گوینده: لیلا

منابع: برنامه ۹۷۲ گنج حضور (استاد پرویز شهبازی)

کتاب‌های تفسیر مثنوی (استاد کریم زمانی)

با تشکر: کارگروه خلاصه نویسی متن برنامه‌های گنج حضور

پایان



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۹۷۲ گنج حضور، بخش سوم (۱)

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۴۱۶

پس نی‌ام کَلِّیِ مَطْلُوبِ تُو مَن

جَزُو مَقْصُودَم تُو رَا اَنْدَر زَمَن

[مولانا از جانب زندگی خطاب به انسان می‌گوید] پس مقصود اصلی و بزرگ‌ترین آرزومندی تو رسیدن به وصال من و زنده‌شدن به زندگی نیست. بلکه رسیدن به من نیز هم‌سطح اهداف دیگر تو از جمله ازدواج، بچه‌دار شدن، خرید خانه و تحصیل است که در من ذهنی می‌پرورانی و انتظار داری به مرور زمان به آن‌ها دست یابی.

نکته: منظور و هدف اصلی ما باید عشق به زندگی و زنده‌شدن به خداوند باشد و در مرحله بعد براساس زنده‌شدن به او، برای رسیدن به اهداف فرعی هم تلاش کنیم.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۳

نورِ حَقِّیِّ وَ بَه حَقِّ جَدَّابِ جَان

خَلْقِ دَر ظَلَمَاتِ وَ هَمَّ اَنْد وَ گَمَان

ای انسان، تو از جنس هستی و به صورت بالقوه نور خدایی را در وجود خود داری، بنابراین به حقیقت جذب‌کننده جان‌هایی یعنی می‌توانی با مرکز عدم و از فضای گشوده‌شده به انسان‌ها نگاه کنی و از طریق ارتعاش به زندگی بر آن‌ها تأثیر بگذاری. اما در مقابل اغلب مردم دارای من ذهنی بوده، و در تاریکی حاصل از فکرهای همانیده، گذاشتن چیزها در مرکز و دیدن از طریق آن‌ها به سر می‌برند.



مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۴

شرط تعظیم است، تا این نور خوش

گردد این بی دیدگان را سُرْمه کُش

شرط این است که انسان هر لحظه تسلیم باشد و به جای استفاده از عقل من ذهنی، با مرکز عدم و از فضای گشوده شده عقل خداوند را به کار ببرد تا نور زیبای هشیاری نظر و هشیاری حضور مانند سُرْمه بر چشم انسان‌های همانیده‌ای که در من ذهنی قدرت دیدن را از دست داده‌اند، کشیده شود و آن‌ها را به نور عدم بینا سازد.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۵

نور یابد مستعد تیز گوش

کاو نباشد عاشقِ ظلمت چو موش

نور زندگی را کسی می‌یابد که با فضاگشایی و عدم کردن مرکز مستعد دریافت پیام‌های زندگی ست و گوشِ جانس باز شده‌است. چنین شخصی مانند موش من ذهنی عاشق تاریکی نیست و از سوراخ این فکر همانیده به سوراخ فکر همانیده بعد نمی‌خزد و بر حسب همانیدگی‌ها نمی‌بیند.

نکته: حال باید از خود پرسیم آیا با فضاگشایی گوش جانمان باز شده است؟ و یا مستعد دریافت نور هستیم؟ آیا قابلیت تشخیص داریم که ببینیم در این لحظه مانند موش من ذهنی شده‌ایم و در تاریکی افکار همانیده و دردها فرو رفته‌ایم؟



مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۶

سُست چشمانی که شب جولان کند

کی طوافِ مشعلِ ایمان کنند؟

\*مشعل: مشعل

کسانی که با قرار دادن اجسام در مرکز، روی چشمِ عدمشان را پوشانده و با عینکِ همانیدگی می‌بینند و در شبِ ذهن حرکت می‌کنند، چگونه ممکن است مرکزشان را عدم کرده، بت‌های همانیدگی را کنار بگذارند و به دور خدا یا زندگی طواف کنند؟

نکته: با توجه به این بیت باید خودمان را مورد بررسی قرار دهیم، آیا به دور بت همانیدگی می‌گردیم یا با عدم کردن مرکز، مشعلِ ایمان را روشن کرده و به دور زندگی طواف می‌کنیم؟

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۱۲۳

شرط تسلیم است، نه کارِ دراز

سود نبود در ضلالت تُرک تاز

شرطِ زنده شدن به زندگی این است که انسان به جای سبب‌سازی و کار در من‌ذهنی، با تسلیمِ اتفاق این لحظه را بپذیرد تا فضای درون گشوده شود. چراکه تاخت و تاز در گمراهیِ ذهن و پریدن بین افکارِ همانیده و ایجاد درد فایده‌ای ندارد.



مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۱۲۴

من نجویم زین سپس راهِ اثیر

پیر جویم، پیر جویم، پیر، پیر

\*ضالالت: گمراهی

\*اثیر: آسمان، گره آتش که بالای گره هواست؛ در این جا مراد هشیاری جسمی است.

من از این پس راه همانیدگی‌ها را که به درد ختم می‌شود، جست‌وجو نمی‌کنم. در عوض فضا را باز کرده و فقط به دنبال پیر می‌گردم، یعنی از خداوند و یا بزرگانی چون مولانا که امتداد زندگی هستند پیروی می‌کنم تا به خداوند وصل شوم. نکته: از این ابیات درمی‌یابیم که باید پیش‌روی در مسیر همانیدگی‌ها را متوقف سازیم که نتیجه‌ای جز ایجاد درد و گم شدن در وهم و خیال ندارد. همچنین پندار کمال را کنار گذاشته و با پیروی از بزرگان و مولانا به دنبال شناسایی و اصلاح زندگی خود بوده و از کار دراز و بی‌هوده در من ذهنی پرهیزیم.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۶۵۲

تدبیر کند بنده و تقدیر نداند

تدبیر به تقدیر خداوند نم‌اند

انسان براساس همانیدگی‌ها و شهوت زیاد کردن آن‌ها و با عقل من ذهنی شروع به فکر کردن و چاره‌اندیشی می‌کند، در حالی که از تقدیر خداوند که با «قضا و کُن فکان» جاری می‌شود، آگاه نیست. چاره‌ای که انسان با تکیه بر عقل من ذهنی برای امورات خود می‌اندیشد، به آن چه زندگی با عقل کُل برای او در نظر گرفته هیچ شباهتی ندارد.





مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۶۵۲

بنده چو بیندیشد، پیداست چه بیند

حیلت بکند، لیک خدایی نتواند

\*حیلت: حيله، فکر کردن به وسیله من ذهنی براساس دید هم‌هویت‌شدگی‌ها

اگر انسان با عقل من ذهنی بیندیشد مشخص است که برحسب همانیدگی‌ها و در جهت زیاد کردن آن‌ها می‌بیند. بنابراین شاید با به‌کارگیری حیلۀ من ذهنی در بعضی کارهایش به‌ظاهر موفق شود، اما نمی‌تواند در مقام خدایی باشد یعنی فضا را باز کرده، با قرار دادن زندگی در مرکزش برحسب صنّع عمل کند و صلاح خود را تشخیص دهد.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۶۵۲

گامی دو چنان آید کاو راست نهاده‌ست

وآن‌گاه که داند که کجاش کشانند؟

انسان ممکن است در ابتدای مسیر چند قدم را به‌وسیله زندگی درست بردارد و دچار این توهم شود که دیگر خردمند شده و از زندگی بی‌نیاز است. بنابراین دوباره اجسام و همانیدگی‌ها را به مرکزش بیاورد. در این صورت معلوم نیست از کجا سردرآورده و این کار او نتیجه‌ای جز درد و خرابکاری نخواهد داشت.

با تشکر:

کارگروه خلاصه‌سازی متن برنامه‌ها

گوینده: لیلا



منابع: برنامه ۹۷۲ گنج حضور (استاد پرویز شهبازی)

کتاب‌های تفسیر مثنوی (استاد کریم زمانی)

با تشکر: کارگروه خلاصه نویسی متن برنامه‌های گنج حضور

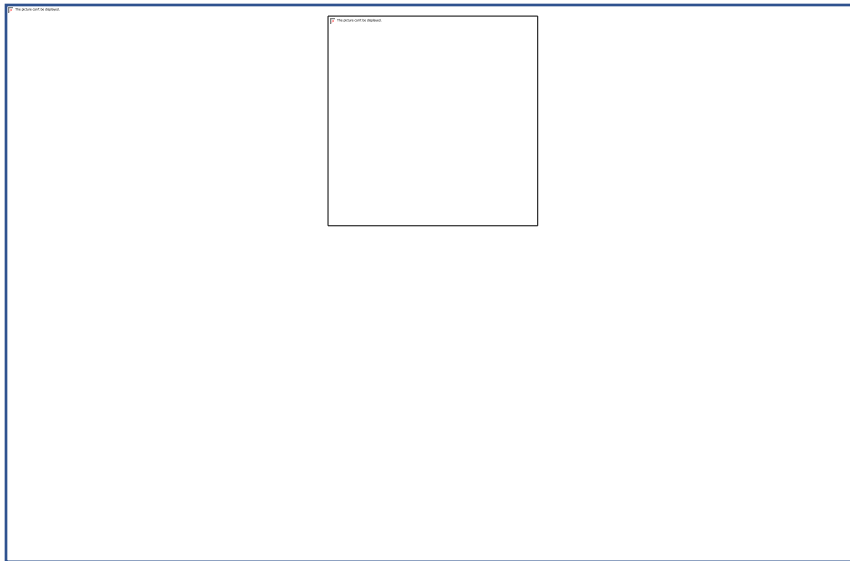
پایان



همراهان عزیز گنج حضور، لطفاً برای ارسال پیغام‌های عشق خود، از کانال تلگرام آقای شهبازی که در زیر مشاهده می‌شود استفاده نمایید. در موارد استثنایی که دسترسی به تلگرام وجود ندارد، می‌توانید پیغام خود را از طریق ایمیل به آدرس ایمیل آقای شهبازی ارسال فرمایید.

با سپاس،

گروه تهیه مجموعه پیغام عشق



ایمیل آقای شهبازی

[Parviz4762@mac.com](mailto:Parviz4762@mac.com)